

سرکوب دموکراسی، محدودسازی اطلاع‌رسانی و قلع‌وقمع بی‌رحمانه ناراضیان است که شرایط لازم برای پایین نگه داشتن دستمزدها و کنترل کارگران را به وجود می‌آورد.

وحشت‌آفرینی ابزار اصلی اقتصاد بازار آزاد است؛



اسپادانا خبر

در آگوست ۱۹۷۶، مجله [جستاری](#) را منتشر کرد که هم به‌خاطر محتوایش و هم به‌خاطر گوینده‌اش، لرزه به اندام تشکیلات سیاسی ایالات متحده انداخت. «[اسپادانا](#) [اسپادانا](#) در شیلی: هزینه مهیب [اسپادانا](#)»^۱ را اورلاندو لتیر، دست راست سابق سالوادور آلنده، رئیس‌جمهور شیلی، نوشته بود. اوایل همان دهه، آلنده در دولت منتخب دموکراتیک خود لتیر را به چندین جایگاه عالی منصوب کرد: سفیر شیلی در ایالات متحده (که در آنجا مسئول مذاکره بر سر مفاد ملی‌سازی چندین شرکت فعال تحت مالکیت آمریکا در شیلی بود)، وزیر امور خارجه، و نهایتاً وزیر دفاع.

سپس در ۱۱ سپتامبر ۱۹۷۳، دولت شیلی در کودتایی خون‌بار توسط ژنرال آگوستو پینوشه و با حمایت سازمان سیا سرنگون شد. در پی این واقعه بنیان‌برانداز، آلنده در کاخ آتش‌گرفته ریاست‌جمهوری جان باخت و لتیر و سایر «زندانیان بسیار مهم» به یک اردوگاه کار دورافتاده در تنگه ماژلان فرستاده شدند.

پس از یک کارزار قدرتمند بین‌المللی که خواستار آزادی لتیر بود، نظامیان حاکم نهایتاً اجازه دادند که او به تبعید فرستاده شود. سفیر ۴۴ ساله سابق به واشنگتن دی.سی. رفت. در سال ۱۹۷۶ که جستار او در [اسپادانا](#) منتشر شد، لتیر در مؤسسه مطالعات سیاست‌گذاری کار می‌کرد که یک اندیشکده چپ‌گرا بود. فکر همکاران و دوستانش که هنوز پشت میله‌ها بودند و بعضاً شکنجه‌های مخوفی را تحمل می‌کردند، دست از سر او برنمی‌داشت. به همین خاطر، لتیر از آزادی نوبافته خود استفاده کرد تا جنایات پینوشه را افشا کند و از سابقه آلنده در برابر ماشین پروپاگاندای سیا دفاع نماید.

شوکه‌درمانی اقتصادی یعنی همان روش‌های خشنی که «پسرکان شیکاگو» به کار گرفتند تا شیلی را به اولین آزمایشگاه نسخه بنیادگرایی میلتون فریدمن از سرمایه‌داری تبدیل کنند

این نوع کنش‌گری او داشت اثرگذار می‌شد. پینوشه به‌خاطر سوابق حقوق‌بشری‌اش با نكوهش جهانی مواجه بود چون دیگر نمی‌شد چشم بر کارهای او بست؛ ناپدیدشدن و اعدام دسته‌جمعی چپ‌گرایان (تا پایان حکومت نظامیان بیش از ۳۲۰۰ نفر کشته شدند)؛ زندانی‌کردن ده‌ها هزار نفر از مردم؛ ممنوعیت کامل اعتراض سیاسی و فعالیت سیاسی مخالف حکومت؛ قتل هنرمندان محبوب از قبیل ویکتور خارا؛ و حدود دویست هزار نفر که به اجبار به تبعید فرستاده شدند.

لتیر درس اقتصاد خوانده بود. آنچه مایه سرخوردگی‌اش می‌شد این بود که دنیا از گزارش اعدام‌های بی‌محاکمه در استادیوم

ملی و استفاد[گسترده از شوک الکتریکی در زندان‌ها وحشت‌زده شده بود، اما اکثر منتقدان در ماجرای شوک‌درمانی اقتصادی شیلی سکوت می‌کردند. شوک‌درمانی اقتصادی یعنی همان روش‌های خشنی که «پسرکان شیکاگو» به کار گرفتند تا شیلی را به اولین آزمایشگاه نسخ[بنیادگرای میلتون فریدمن از سرمایه‌داری تبدیل کنند. در حقیقت، بسیاری از آن‌هایی که سوابق حقوق‌بشری پینوشه را نکوهش می‌کردند، ژنرال را می‌ستودند که جسورانه به استقبال بنیان‌های بازار آزاد رفته است، چیزهایی از قبیل خصوصی‌سازی شتابان، حذف کنترل قیمت برای کالاهای اساسی مثل نان، و حمله به اتحادیه‌های صنفی.

لتلیر قصد کرده بود با ترکیبی مبسوط از شواهد تجربی و سخن‌پردازی قانع‌کننده، این اجماع سهل و راحت نخبگان را در هم بشکند. او می‌گفت آنچه که حاکمان نظامی می‌کنند، دو پروژ[مجزا از هم نیست که بتوان به سادگی تفکیکشان کرد و گفت یکی از آن‌ها تجربه‌ای رؤیاساز در راستای تحول اقتصادی است، و دیگری یک سیستم مهیب شکنجه و وحشت‌آفرینی است. درواقع، فقط یک پروژه در کار بود که در آن، وحشت‌آفرینی همانا ابزار اصلی تحول اقتصاد به سوی بازار آزاد بود. لتلیر نوشت: «سرکوب برای اکثریت‌ها و [] برای گروه‌های کوچک ممتاز در شیلی، دو روی یک سکه‌اند».

او از این هم جلوتر رفت و گفت فریدمن، همان اقتصاددان مشهور آمریکایی که «معمار فکری و مشاور غیررسمی تیم اقتصاددانانی است که اکنون اقتصاد شیلی را اداره می‌کنند»، بخشی از مسئولیت جنایات پینوشه را به دوش دارد. (نام فریدمن ۱۹ بار در آن جستار می‌آید).

فریدمن مدعی بود که تشویق پینوشه به استفاده از «معال[شوک» برای اقتصاد (تعبیر مورد علاقه اقتصاددانان دانشگاه شیکاگو در آن ایام) صرفاً یک توصیه «فنی» است که ربطی به تعدی به حقوق‌بشر ندارد. لتلیر این ادعای فریدمن را رد می‌کرد و برعکس اصرار داشت که خشونت سیاسی پینوشه بود که خشونت اقتصادی‌اش را میسر می‌کرد. در واقع، فقط با قتل و زندانی کردن رهبران چپ و وحشت‌آفرینی در کل جامعه بود که پینوشه می‌توانست آن ملت را وادار کند با پس‌گرفتن دستاوردهای اجتماعی‌شان کنار بیایند، همان ملتی را که چندسال قبل در انتخاباتی دموکراتیک آئنده را انتخاب کرده بودند. ادواردو گالینو، نویسنده فقید اروگوئه‌ای، یک دهه بعد در این باب نوشت: «مگر می‌شود این نابرابری را بدون ضربه‌های شوک الکتریکی حفظ کرد؟»

...

جستار لتلیر چنان جسورانه و قانع‌کننده بود که بلافاصله اثرگذار شد به نحوی که بحث و پاسخ‌هایی تدافعی برانگیخت. ولی علت اصلی اینکه امروزه هم کماکان آن را می‌خوانیم، به اتفاقات بعد از انتشارش مربوط می‌شود. روز ۲۱ سپتامبر ۱۹۷۶، کمتر از یک ماه پس از انتشار مقاله، لتلیر به قتل رسید. در محدود[سفارتخانه‌های شهر واشینگتن دی.سی. در ماشین او بمب گذاشتند و او را ترور کردند. رونی مافیت، همکار ۲۵ ساله‌اش در مؤسس[مطالعات سیاست‌گذاری هم در ماشین بود و در جریان حمله کشته شد. آن حمله دقیقاً چهل سال پیش، در همین هفته رخ داد.

پیوندهای میان سرکوب، نفوایشیسم و خشونت پلیس چنان آشکارند که به سختی بتوان آن‌ها را نادیده گرفت؛ دلیلی دارد که چین اقتدارگرا به بیگاری‌گاه دنیا تبدیل شده است

تحقیق و بررسی اف.بی.آی نشان داد که بمب‌گذاری کار مایکل تاونلی بود؛ عامل ویژ[پلیس مخفی پینوشه که بعداً در یک دادگاه فدرال ایالات متحده گناهکاری خود را در این جنایت پذیرفت. تروریست‌ها اوایل تابستان همان سال سعی کرده بودند با گذرنامه‌های جعلی وارد کشور شوند، که وزارت خارج[آمریکا این واقعه را به اطلاع سیا رسانده بود. اسنادی که به تازگی از طبقه‌بندی خارج شده‌اند حاوی شواهد قانع‌کننده‌ای هستند که می‌گویند شخص پینوشه دستور این اقدام تروریستی را داد که خلاف هر اصول و موازین مقبولی بود.

چهل سال پس از آن ماجرا که مقال[لتلیر را بازخوانی می‌کنیم، یادمان می‌آید که اوضاع چه بسیار (و چه کم) عوض شده است. امروز در شیلی حکومتی میانه‌رو-چپ به رهبری میچل باچله برقرار است که خود او بازمانده[اردوگاه‌های شکنج[پینوشه است. ولی در سایر کشورهای آمریکای لاتین، از برزیل گرفته تا هندوراس، فتوحات مردمی دموکراتیک دوباره در محاصره قرار گرفته‌اند.

در همین حال، در آمریکای شمالی و اروپا، آن مشکل نزدیک‌بین بودن متفکران که لتلیر چنان وحشیانه بدان تاخته بود، کماکان دامن[بسیاری از بحث‌های عمومی را محدود می‌کند. مثل دوران لتلیر، بلندترین صداهایی که از تشکیلات سیاسی‌مان درمی‌آید معمولاً مشکلی با نکوهش سرکوب‌گری‌های دیکتاتورهای خارجی یا اوج‌گیری نفوایشیسم درون مرزهایمان ندارند؛ و حتی برخی از آن‌ها اعتراف می‌کنند که با بحران خشونت پلیس مواجهیم. ولی بسیار به ندرت پیش می‌آید که خط و ربط این پدیده‌های مشکل‌آفرین با سیاست‌های محبوب بازار آزاد مطرح گردد، یعنی همان سیاست‌هایی که با هدایت پسرکان شیکاگو اولین بار و به ناب‌ترین شکل در شیلی آزمایش شدند.

باین‌حال، پیوندهای میان این دو چنان آشکارند که به سختی بتوان نادیده گرفت. مثلاً دلیلی دارد که چین اقتدارگرا به بیگاری‌گاه دنیا تبدیل شده است؛ مثل شیلی در ده[۱۹۷۰ میلادی، سرکوب دموکراسی، محدودسازی اطلاع‌رسانی و قلع‌وقمع بی‌رحمان[

ناراضیان است که شرایط لازم برای پایین نگه داشتن دستمزدها و کنترل کارگران را به وجود می‌آورد.

به همین منوال، دلیل روشنی دارد که زندانی کردن انبوه مردم در ایالات متحده در میان انقلاب اقتصادی نئولیبرال به اوج خود رسید، یعنی همان وقتی که سیستم دولت رفاه از بیخ و بن ضربه خورده و سرمایه‌گذاری دولتی در تقریباً هم خدمات اجتماعی به شدت در معرض حمله است. این حرف‌ها یک‌جور نظریه توطئه عظیم نیست. در حقیقت، طرد اقتصادی اقشار وسیعی از مردم مستلزم آن بود که یک استراتژی موازی برای تشدید سرکوب و مهار مردم به کار گرفته شود (که جنگ مواد مخدر هم معالاسف دم‌دست‌ترین ابزار در آن راه بود). همچنین تحمیل ریاضت اقتصادی سخت‌گیرانه و معامله‌های تجاری محبوب شرکت‌های بزرگ هم با اوج‌گیری هولناک احزاب راست افراطی در اروپا و ایالات متحده پیوند دارند. و با این حال، در اغلب موارد، تصور می‌کنیم که می‌توان بدون تغییر جدی و اساسی در سیاست‌گذاری‌ها، به مقابله با این نیروها برخاست و شکستشان داد.

خبر خوب اینکه جنبش‌های اجتماعی دارند روایت خودشان از تاریخ را می‌نویسند که پُر از پیوندهای شهودی میان امور سیاسی، اجتماعی، اقتصادی و بوم‌شناختی است. مهم‌ترین مثالش «چشم‌اندازی برای زندگی سیاهان»² است، یعنی همان پلت‌فرم جامع سیاست‌گذاری که تابستان گذشته منتشر شد. این پلت‌فرم به آن ادعاهای مشهور خاتمه می‌دهد که خشونت دولتی علیه تن سیاهان را می‌توان یک مسأله محدود حقوق‌بشری شمرد که با مجموعه‌ای ساده از اصلاحات در نیروی پلیس قابل رفع و رجوع است. این پلت‌فرم، در عوض، خشونت را در بستر یک پروژه اقتصادی بررسی می‌کند که علیه جوامع سیاهان و رنگین‌پوستان اعلام جنگ کرده است، چنانکه آن‌ها در خط مقدم بیکارشدن، کاهش خدمات اجتماعی و آلودگی زیست‌محیطی باشند. نتیجه‌اش هم این که تعداد وسیعی از مردم از اقتصاد رسمی اخراج شده‌اند، و بدین‌ترتیب شکار زندان‌های خصوصی و نیروهای پلیسی می‌شوند که روزبه‌روز نظامی‌تر شده‌اند.

دوریان تی. وارن، یکی از مؤلفان پلت‌فرم اقتصادی «جنبش زندگی سیاهان»³ و رییس هیئت‌مدیر «مرکز تغییر اجتماع»⁴ می‌گوید: «میزان بالای بیکاری و چندین دهه سیاست‌های دلسردکننده در اجتماع‌های سیاهان، به تعاملات خطرناک با پلیس منجر شده است». یا همان‌طور که لتلیز آن‌همه سال قبل گفت، «طرح اقتصادی را باید با زور پیاده کرد».

پی‌نوشت‌ها:

نائومی کلاین (Klein Naomi) روزنامه‌نگار، مستندساز و فعال محیط‌زیست کانادایی است. کلاین تا به امروز چندین کتاب پرفروش نوشته است، از جمله *The Shock Doctrine* (شوک داکترین) و *No Is Not Enough* (نه کافیست).

- 1 - The 'Chicago Boys' in Chile: Economic 'Freedom's' Awful Toll
- 2 - A Vision for Black Lives
- 3 - Movement for Black Lives
- 4 - Center for Community Change

منبع | ترجمان

ترجمه ی محمد معماریان

برچسب ها: [حقوق کارگران](#) [1]

[دیکتاتوری](#) [2]

[فرهنگ](#) [3]

[اعتراض](#) [4]